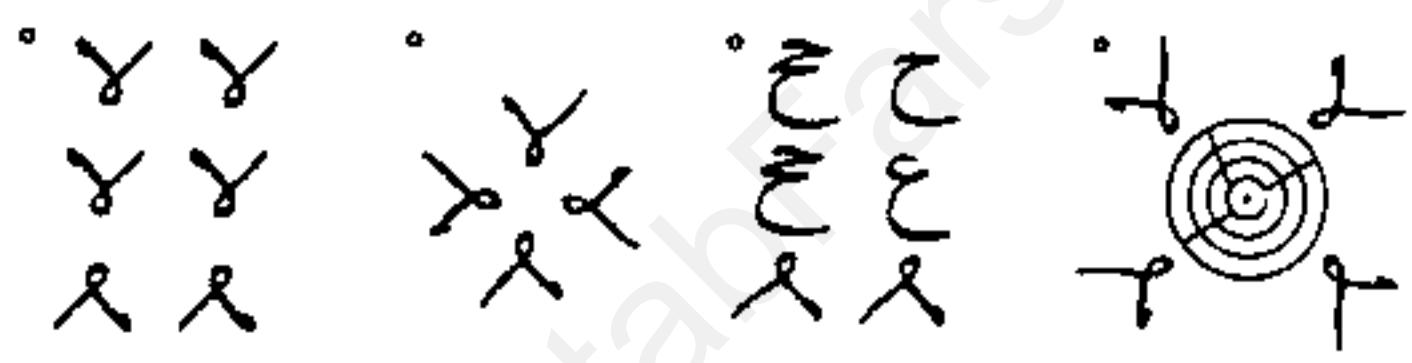




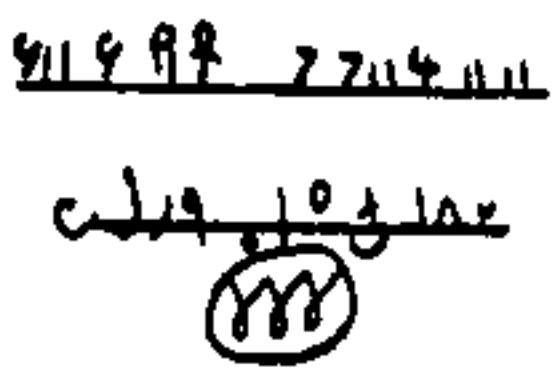
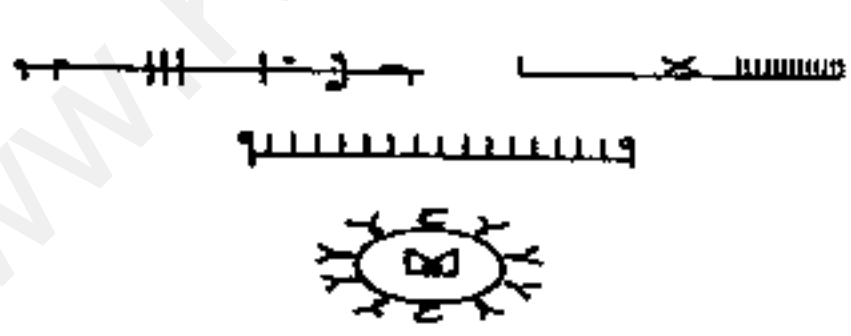
(شکل شماره ۵)



(شکل شماره ۶)



(شکل شماره ۷)



(شکل شماره ۸)

www.KetabFarsi.com

کتاب دوم

کتاب روایت

www.KetabFarsi.com

روایت کند: از ایمان معروف، از یقین موجود، از علم قدیم، که حقّ - سبحانه و تعالی خلق را به دنیا امتحان کرد. هر که ترک آن گوید، و او بر آن قادر باشد، او را در بهشت ده چندان هست.

ایمان معروف ایمان ظاهراست، یا معرفت ظاهری، یا کلمه «لا إله إلا الله» یا نماز به ارکان، یا خضوع، یا خشوع، یا طمانینه، آنچه اصل است، ایمان عزیزی است، که اصل فطرت است. یقین موجود آنچه از مباشرت نور فعل در قلب است، یا نور صفت. حقیقت این نور ذات می نماید، که از علم قدیم خبری دهد. هر دو صفت از صفات ازل هستند. امتحان خلق به دنیا تمیز صادق از کاذب [است].

خداوند فرمود: «لِيَلْوَكُمُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱ آن شبکات اهل بلاست. هر که به حسن صفا به ترک آن بگوید، او راست بهشت بها.

۲

روایت کند؛ از رویا صادقانه، از ملک حکیم، از کزوب کبیر، از لوح محفوظ، از علم، که هیچ کس حق را نپرستید به چیزی عزیزتر از محبت حق را. رویا صادقانه. کشف نور غیب است روح را. ملک حکیم آن ملک است که در اشکال لوح محفوظ در خیال مقدس دل روح را مصور کند، یا خود روح است به عینها، یا جبرئیل (ع) کزوب کبیر اسرافیل است. زیرا که لوح از پیشانی او آمیخته است، یا عزرائیل است. و در خبر چنین آورده اند که او در لوح محفوظ می نگردد، یا ملک حکیم دل است که ملک بدن است. کزوب ناطقه است، که مترصد علم غیب از لوح محفوظ است؛ او لوح محفوظ در غیب بیند. کزوب را آن نزدیکی است. علم علم حق است، که آن صفت به تجلی در لوح محفوظ پیدا شود. محبت خلاصه طاعت است، و ثواب آن ثمره معرفت است. حق از بندگان این هر دو خواهد، زیرا که محبت صفت اوست و عبادت تبع آن است، توحید اصل همه است. خداوند فرمود: «كُنْتُ كَتْرًا مَخْفِيًا، فَاحْبَبْتُ أَنْ أُحْرَفَ»^۱ و باز می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۲.

۳

روایت کند؛ از سجسج، از فجر، از قدس، از فردوس اعلی، از عدن معبود، از قبه الازلیة، که برای خداوند چهل هزار حکمت در بهشت هست، هر حکمتی بر نیکیها و

۱. حدیث قدسی، احادیث مثنوی، فروزانفر؛ من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم.

۲. ذاریات، آیه ۵۶؛ جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

انوار و ملک تا ابد می‌افزاید. سجسج^۱ بیداه مشرق خواهد (خدا می‌داند) و این درست‌تر است؛ یا سرزمین عرصات^۲، یا سرزمین عرفات یا سرزمین مکه، یا طوی^۳ موسی (ع) یا صدر، یا قلب، که آن هر دو زمین مقدس است. و بر فجر سطوع^۴ نور خواهد که بعد از سحر از مشرق برآید؛ محلّ قسم است؛ خداوند فرمود: «والفجر»^۵ و این صحیح است؛ یا به روز نور خواهد؛ که از معدن غیب در مهمل قلب برآید؛ یا فجر حکمت، یا فجر محبت، یا فجر معرفت، که مقدّم شمس تجلی است، و آن قدس است. یا به قدس شجره موسی خواهد، یا خود هبسی خواهد، یا جبرئیل (ع) یا قدس غیب، یا قدس اسم، یا قدس فعل، یا حجاب علیین^۶ که مقدس است از نظر اغیار و آن عالم قدس است، که هم چون آینه صیقلی است. نزدش سرادق فردوس اعلی است و آن میزاب (ناودان) نور است، که قطرات دریای الهام بر آن می‌گذرد.

و فردوس اعلی مزرعه حظایر قدس^۷ است. و آن محلّ مقربان است، از حق به حق گویند. عدن معبود حظیره قدس است و آن محلّ تجلی خاص است. کعبه زوّار حقّ آنجاست. و قایمه کرسی آنجاست و عرش مجید بالای آن است. و قبّه بالای عرش است. آن نه مکان است؛ یکی رفارف قدرت است، دیگر نور عظمت است، آن معدن استواست. استوای قدم بر قدم است، عرش به قدم مستوی است. از قهر قدم به لطف قدم ساکن است. آیات متشابه مخبر آن است. مقدسی که از مسیس حدثان منزّه است، چنین گوید که: «الرحمن علی العرش استوی»^۸ چون حق خواهد که از علم قدیم خویش خیر دهد از آنچه عالمیان را رحمت کند، تجلی کند از قدم به قدم، از قدم به استوا، از استوا به نور عظمت، از نور عظمت به رفارف، از رفارف به عرش، از عرش به کرسی، از کرسی به حظیره قدس، از حظیره قدسی به فردوس اعلی.

۱. ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب.

۲. عرصات سرزمین وسیع و صحراء میدان، مجازاً صحرائ قیامت یا سرزمین بهشت.

۳. وادی مقدس.

۴. برآمدن برق و نور.

۵. الفجر. آیه ۱.

۶. مطفین. آیه ۱۸.

۷. نامی از نامهای بهشت، هر جای مقدس و مبارک.

۸. طه، آیه ۲.

آنگاه از حس تجلی شمالی برانگیزد، معجون به افانین نور، مطیب به مجامر عود جمال و مسک صفات آن شمال کرد؛ کور عرش و ارکان کرسی بگردد. آنگه به اشجار فردوس بگذرد و انهار (رودها) آن، آنگه به بهشت بگذرد و به هفت آسمان بزیر آید. آنگه از مطامع فجر برآید. شفا دهد به نسیم خویش هر ناتوان خسته را، و خیر دهد از سرّ جلیل مراقبان نور مشاهده را و استنشاق کنندگان رایحه وصال را. و آن زبان اسرار است، که در دهان انوار است انبیا و اولیا را.

حضرت یعقوب (ع) چون در بیت احزان این نسیم را بشنید. گفت: «إِنِّي لِأَجِدَ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْتَدُون»^۱ در تفسیر است که پروردگار باد شمالی را فرمود تا بوی پیراهن یوسف بر یعقوب آورد. این پیراهن ابراهیم بود، که جبرئیل (ع) از فردوس اعلی آورده بود. و در این حدیث پیراهن فنون اسرار برای عاشقان است. از این جای نگار عالم قدس، عبهر مینوی انس (ص) گفت: «إِنِّي لِأَجِدَ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»^۲ و در حدیث است که با دستمال از فردوس اعلی بهر سحری آید، هر بیماری را در جهان شفا دهد. در این حدیث سرّ «يَنْزِلُ اللَّهُ فِي وَقْتِ الْأَسْحَارِ»^۳ مخفی است.

آنچه خیر داد از چهل هزار حکمت هر روزی، این چهل هزار صنعت است از صنایع قدم موصوف به صفات تجلی. در هر حکمتی در زمین نعیم بیافرید اهل معرفت را چهل هزار درجه به مراقی غیب، که میان دو درجه از آن هم چندان است که میان آسمان و زمین. اولش مکاشفه است، آخرش مشاهده. هر گامی از آن عالم مضاعف است بر جمیع ملکوت و حسنات جنان و انوار غیوب؛ دوستان را بر مزید باد در ابدالآباد!

۴

روایت کند: از عقل وجیه، از سدرۃالمتهی، از حیات دایمه، از روح مکنون، که خداوند

۱. یوسف، آیه ۹۴.

۲. من نفس رحمان را از جانب یمن یافتم.

۳. خداوند هنگام سحر خیر را فرو می فرستد.

سبحان معروف است به آیات،^۱ مذکور است به صنایع، موجود است به انوار، معبود است به کلمات؛ هیچ چشمی او را در نیابد، و او همه چشمی در یابد، ازلی است محیط. به عقل وجیه عالم نور خواهد، که فوق آسمان هفتم است، و این عقل فعال است به امر هودیت، یا عقل مفروق میان صور و اشکال. این یکی در قلب است، و این یکی در دماغ. یا عقل غریزی، یا نفس مطمئنه، یا روح ناطقه، سدره المنتهی آن است که عروق او در عرش محکم است. و شاخه هایش نزد کرسی است؛ برگ هایش فوق عالم عقل است. حق از آن تجلی در عقول و ارواح کند، این صحیح است. خداوند متعال فرمود: «إِذَا يَغْشَى السَّدرَةَ مَا يَغْشَى»^۲ یا بدین سدره معرفت خواهد، آن بزرگوارتر شجره است. به حیات دایمه بحر حیات خواهد، که تحت عرش است، این صحیح دان. خداوند فرمود: «يَوْمَ تَشْتَقُّ السَّمَاءُ بِالنَّمَامِ»^۳ جمله زنده شوند و هرگز نمیرند تا آباد. یا بدین روح روح خواهد، یا علم حق، یا تجلی حق، یا روح حق.

و روح مکنون نور مصون است، که نزد ارکان عرش است، آن مرتبه رابع از عالم ملکوت است. و این یک روح است که تجزی و تبعض نپذیرد؛ از آن خواست روح ارواح، این صحیح است. یا روح غیب خواهد، یا روح امر، یا روح آدم، یا صورت عیسی یا مصطفی (ص)، معنی حدیث ذکر ازلیت حق و احاطت قدرت: بینش او به ابصار عاشقه و لقاء او و ابصار از او به او محجوب است، او به همه بیناست، از کیفیت منزه است و از اشکال و انوار جز او را نشناسد.

۵

روایت کند: از خانه حق، از قوس حق، از بیت الله الوسیع، چنین گوید که رحمت‌های حق عدد نپذیرد. هر که مشرف شود به یک نظر از او، سعیدش گرداند به سعادت آباد.

۱. نجم، آیه ۱۴.

۲. همان، آیه ۱۶؛ وقتی که بیدره را چیزی در خود می‌پوشید.

۳. فرقان، آیه ۲۷؛ روز قیامت از آن بحر بر مردگان بیارید.

به خانه حق کعبه خواهد، یا صدر، یا قلب، یا معدن روح، یا منظر عقل، در حدیث است که دل مؤمن خانه حق است.

صوفیان در تفسیر «طَهَّرْ بیتی»^۱ چنین گفته‌اند که «طَهَّرْ قَلْبَكَ عَنْ غَيْرِي»^۲ صحیح‌تر خانه کعبه است. قوس الله این است که در آسمان پدید می‌آید، این درست است. این آن است که سید گفت که: «این را قوس قزح بخوانید، که این قوس حق است» از او پرسیدند که: هرگز از این قوس تیر انداخته است؟ گفت: سه بار، یکی به قوم نوح انداخت، همه را غرق گردانید. یکی به فرعون و جنود و قومش که همه را در نیل هلاک کرد. و یکی قریش را. «و مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۳ و این امانت است از غرق. یا بدین قوس، قوس ملایکه خواهد، که از آن رجم شیاطین اندازند. خداوند فرمود: «وَيَقْدِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا»^۴ یا فلک خواهد که آن قوس حق است، که از آن تیر قدر اندازد. یا خود قوس قدر، یا قوس قضا، یا قوس علم قدیم، یا قوس ازل و قوس ابد. و این دو مقام از دین مصطفی است. خداوند فرمود: «دَتْنِي فَتَدَلَّنِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۵.

بیت وسیع، بیت معمور است، این صحیح است؛ یا بیت المقدس، یا حرم قربت، یا جنت، یا خزاین کرسی، یا عالم عرش، یا عالم روح، یا محل معرفت از روح. معنی حدیث آنکه منظور حق شد (سعیدش گرداند)، در خزاین صفات افتاد، که این صفات ذات قدیم است، آن را مبدأ و منتهی نیست. هر که عنایت از در ازل سبق برد، مقبول حق گشت تا به آباد. خداوند فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»^۶ و نیز صغیر مرغان تجلی در زور ارکان عرش گوید: (منظور پیامبر اکرم (ص)) «السَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^۷.

۱. حج، آیه ۲۶؛ خانه مرا پاکیزه گردان.

۲. قلبت را از غیر من پاکیزه گردان.

۳. انفال، آیه ۱۷؛ آنگاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت.

۴. صافات، آیه ۸؛ و از هر سو رانده شوند تا دور گردند.

۵. نجم، آیه ۸؛ سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد تا قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر.

۶. انبیاء، آیه ۱۰۱؛ کسانی که پیش از این مقرر کرده‌ایم که به آنها نیکویی کنیم، از جهنم برکنارند.

۷. خوشبخت کسی است که از شکم مادرش خوشبخت آفریده شده و بدبخت کسی است که از شکم مادرش بدبخت آفریده شد.

۶

روایت کند: از سحاب متراکم، از برق خاطف، از رعد مقدّس، از مَلْک لطیف، از قوّت مخیّمه که در غیب مُنْهَمِر در اُفق نور میان خورشید و ماه است که قرآن قیامت است، دنیا آیت بهشت و دوزخ است؛ خنک آن را که معرفت خالق از معرفت مخلوق مشغول کند.

سحاب متراکم این ابر است که در هوا ظاهر بینی. آن از دریایی چند است که فوق هفت آسمان است، آن را بحار (دریا) غمام گویند. در خبر از سید آزادگان معرفت است که: «این ابر فرشتگان از آن جای آورد». به صحت این خاطر موافق است. بیریق خاطف این برق ظاهر خواهد که از میان ابر بینی، و آن تسیح مَلْک است. در حدیث است که بقرعه‌ای از آتش هست که در دست رعد است و رعد مَلْکی است. و نیز گفته‌اند که رعد بانگ مَلْک است. ممکن باشد که به سحاب حجب مَلْک در ذکر خواهد و به برق خاطف لوائح تجلی و رعد صوت الهام. مَلْک لطیف عقل یا روح، یا آن مَلْک که خزانه باران در دست اوست و آن میکائیل (ع) است. و قوّت مخیّمه عالمی محیط به فلک خورشید و ماه است و آن قوّت فاعله است، که از آن قوای فعل حق در آن عالم است. رعد و برق و ابر فرشتگان است. دریای باران که ساحل آن در اُفق نور است، آن غیب منهمر (ریزان) است، این درست است. ممکن است که به قوّت مخیّمه (بارگاه، خیمه‌گاه) حجب ملکوت غیب در دل خواهد، که باران الهام به نیران آسمان عقل و روح بارد.

قرآن قیامت است زیرا که در آن آیات ربوبیت است، خبر محشر و مستقبل (آینده) تا آباد است. هر که قرآن دانست، گویی که در قیامت است. آنچه قرآن خبر داد، گویی که معاینه شد. پیامبر فرمود: «أنا و الساعة کَهاتین»^۱ اشاره به دو انگشتش؛ قرآن به او آمد. دنیا آیت بهشت و دوزخ است، زیرا که در آن اعمال هر دو فریق (جدایی) است. «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ»^۲ هر که در آن افتاد، غافل است.

۱. من و ساعت (زمان) مانند این دو انگشت هستیم.

۲. شوری، آیه ۵؛ گروهی که در بهشتند و گروهی که در آتش سوزان.

و هر که از او برست، به سعادت آخرت پیوست. خداوند فرمود: **وَلْيَمِزْ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ**^۱ هر که چشمی دارد، در دنیا اهل سعادت و شقاوت بیند. حسن و بهجت دنیا طاعت است و آن از آخرت است. تلخی و ناخوشی دنیا آیت دوزخ است. هر که معرفت حق او را مشغول کرد از صحبت خلق، موضع او سایه جمال معروف ازلی شد در جمیع معانی.

۷

روایت کند: از میثاق، از برهان، از مجمع قرآن، که خداوند سبحان صاحب آیات است، بازگرداننده استخوان ریزها (معید رفات) و زنده کننده مردگان است. ازال (ازل) مطلوب است به یمین (راست) او، آباد مکسور نزد او. حق تبارک و تعالی گوید: یعنی روز قیامت، که مَلِکْ مَلُوکُمْ و این آن روز است که همه روزها با آن چه رفته است، بازوی آید. به میثاق عقاید، معرفت خواهد که حق سبحان در سطور لوح ارواح بنوشت، چنان که خبر داد: **«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»**^۲ یا میثاق الهام که هر ساعت در دل نزول کند؛ یا میثاق اول که الله خبر داد: **«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»**^۳ و این صحیح است؛ یا میثاق رحمت به علم که از ذات به زبان برهان خیر داد؛ برهان اصل صفات است، این درست است. به زبان افعال سخن گوید افعال به زبان شواهد سخن گوید؛ شواهد برهان است. مجمع قرآن ذات قدیم است، قرآن صفت است، با لوح محفوظ، این صحیح است؛ یا جبرئیل یا مصطفی (ع)؛ یا قلب یا روح. معنی خبر از افراد قدیم از رسم قدم و ازل و ابد آن است که این اسماء و صفات عرفان بندگان راست. و اگر نه، قبل و بعد و ازال و آباد نزد بروز ذات با شمشیرهای ملک منقطع است. سر اکوان از اعناق (گردنها) دهر دهار برداشت، بیخ

۱. انفال، آیه ۳۸؛ تا خدا ناپاک را از پاک جدا سازد.

۲. مجادله، آیه ۲۲؛ خدا بر دلهایشان نور ایمان نگاشته.

۳. اعراف، آیه ۱۷۱؛ آیا پروردگار شما نیستم؟

تُخوم (حد فاصلی میان دو زمین) ارض، قهر او برکند، پوست از سر آسمان بیرون کرد. چون «مطوی»^۱ گشت، به یمین (دست) قدرت در کتم عدم در اندازد. همه فنا کند و خود بماند، چنانکه خود بود. «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ اللَّهُ»^۲ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»^۳



روایت کند: از یاقوت احمر، از ضیاء مخمّر، از صورت کاینه، از شأن مشهود، از حق سبحان که فرمود: «إِنَّا الْحَنَانُ» (من پذیرنده هستم) و «إِنَّا الْمَنَّانُ»^۴ (من بسیار نعمت دهنده هستم) و «أَنَا الْوَدُودُ» (من دوست هستم). و بنده من آن است که محمود باشد به ذکر من و اسم من و محبت من، هر که بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، به اخلاص، واجب شد بهشت او را و درود و رحمت و حسنات باقیات.

به یاقوت احمر قرصه شمس خواهد، یا مشتری، یا قلب، یا شفه آدم، یا زبان موسی، یا آتش ابراهیم، یا خاتم سلیمان، یا سکینه تابوت، یا حجر اسود. در حدیث است که آن یک دانه یاقوت احمر از جنت است؛ یا بحر نور در ملکوت، یا کبریت احمر، یا معدن یاقوت، ضیاء مخمّر ضیاء کرمی است، یا ضیاء عرش، این صحیح است. به صورت کاینه آن جوهر خواهد که خداوند سبحان عالم را از آن بیافرید، آن صحیح است؛ یا صورت کون، یا صورت روح، یا صورت نفس، یا صورت عقل، یا صورت آدم، یا صورت قضا و قدر که از افعال عرش به صفت عکس در آینه هستی می نماید.

شأن مشهود مراد حق است از خلق، یا لوح علم مکتوم، یا کتاب سفره، یا عالم امر، یا

۱. در هم پیچید، در نوردید.

۲. مؤمن، آیه ۱۶: در آن روز مُلک از آن کیست؟ از آن خداست.

۳. زمر، آیه ۶۷: و آنانکه غیر خدا را طلبیدند، خدا را چنانکه باید به عظمت نشناختند و در روز قیامت زمین در قبضه اوست و آسمانها پیچیده به دست سلطنت اوست.

۴. حنان و منان نامهای خداوند است.

روح کبری که فعل قدیم حق است، یعنی خبر حق گفت: «هر که متجلی شود به اسماء و صفات ما، و از مصطفی متابعت کند به خلق قدیم متحسن شد، و به خلق سید (پیامبر) متخلق. چون از کدورت ریا و سمعه خالص شود، او را از جوار حق، و صلوات و رأفت و رحمت من او را کرامت است؛ در حسنای حق بماند، آن رؤیت باقی اوست. خداوند فرمود: «لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى»^۱

۹

روایت کند: از فهم مبین، از قرآن مجید، از محمد رسول خدا، از جبرئیل (ع)، از خداوند که فرمود: هر که دنیای قانی را شناسد، مرا نشناسد. و هر که انس خلق شناسد، مرا دوست ندارد. و هر که مرا دوست دارد، نفع و ضرر دنیا نداند. چون من در بنده مؤمن نگرم، او را نوری بینم چون بعضی ملائکه من.

فهم مبین استنباط عقل است از قرآن و حدیث، آن صحیح است؛ یا الهام، یا نطق روح، یا حکمت قرآن، معنی خبر گفت: هر که روی در دنیا کند، از معرفت جلال حق محجوب ماند. و هر که روی در خلق کند، از محبت حق محجوب شد. محب، محقق امور دنیا نداند. «أَنْتُمْ أَهْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ»^۲ هر که در نظر حق درآید به نور کربیان موصوف شود.

۱۰

مُلُكٌ و ملکوت در صورت آدم و ذریت او پیداست، خداوند ظاهر کرد به صنایع و

۱. بونس، آیه ۲۷؛ مردم نیکوکار به بهترین پاداش عمل خود نایل شوند.

۲. شما آگاه‌تر به امور دنیایان هستید.

اسماء خود، نزد نزول سبحات او، از پیدا شدن ملک نزد قرآن کبریا، که اوراست قدر و حسنات.

به طور، طور سینا خواهد، ای کوه «مصطبة»^۱ یا کوههای مکه آنجا موضع تجلی است. پیامبر فرمود: «خداوند در سینا تجلی کرد و در ساعیر»^۲ (بیت المقدس) بالا آمد و از کوههای فاران طلوع کرد.^۳ دست بر این کوه قاف می نماید، که محل قسم است و به یاقوت، نور خورشید می خواهد، و این صحیح است؛ یا تجلی موسی، یا خیم نور غیب، یا جوهری که به دست ملک نهار است. به صاحب میزان اسرافیل خواهد. یا ملک قضا و قدر، یا فعل حق، یا قرآن. معنی خبر چنین است که دو عالم از عرش تا به ثری در صورت آدم ظاهر است. زیرا که آدم عالم کوچک است. هر که آدم را دید، از عرش تا به ثری را دید. «سْتَرَبِهِمْ آيْتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ اَنْفُسِهِمْ»^۴ از فعل به عدم تجلی کرد، کون با هر چه در آن از صنایع است، پدید آمد از قدم به فعل تجلی کرد، آدم را با جمیع صفات پدید آورد. از آن گفت نقش بند «قُلْ اَللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ»^۵، زبده «ما كان محمد في كان»، «خَلَقَ اللّٰهُ اٰدَمَ عَلٰى صُوْرَتِهِ»^۶ یعنی به صورت کون که از فعل صادر آمد و آن نزد ظهور عالم ملک و شهادت کبراست، کبراء معرفت را، قدر و جاه انسان را، در حسنات لایزالی و مشاهده ذوالجلالی.

۱۱

روایت کند: از سبزی روئیدنی ها، از گوناگونی رنگها، از حیات قدسی که هر روز جنان (بهشت) نزدیک می شود، زمین مقدس هر سال یک بار.

۱. محل تجمع مردم.

۲. نام قدیمی ناصره، در ثورات اسم کوههای فلسطین است و آن در فاران در حدود روم است.

۳. فصلت، آیه ۵۳؛ ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق و انفس به ایشان بنمایانیم.

۴. آل عمران، آیه ۲۵؛ بگو: بار خدایا ای صاحب هستی.

۵. خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید.

به سبزی نبات طراوت زهره خواهد و لطافت سبزی یا صفاه تخم بُستان قلب، که از باران سعادت روید، آن باران از مُزن الفت آید. به انوار بهار خواهد، یا انوار قدرت که در افعال مباشر است؛ آن اوّل صحیح تر است؛ یا انوار فعل، یا انوار غیب، یا انوار تجلی که از همه موجودات متلاشی است. به حیات قدس ریح لواقع خواهد، این درست است؛ یا حیات فعل در همه اجسام، یا ارواح درختان و رودها، یا انوار روح ناطقه، یا بحر قدس ملکوت بهشت، که به جان قاصدان و مشتاقان و مقبلان هر لحظه نزدیک شود، تا اختیار از شوق حق بدیشان، از عالم فنا به عالم بقا کشند. چنانکه طیب دردمندان معرفت گفت (پیامبر): «بهشت مشتاق پذیرایی از عمار و سلمان است» نزدیک شدن ارض مقدس، هر سال بیت المقدس است؛ او به آسمان نزدیک تر از همه زمین است؛ پاره‌ای از زمین بهشت است. خداوند فرمود: «بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^۱ و نیز فرمود: «بَارَكْنَا حَوْلَهُ»^۲ معراج سید از آنجاست؛ مصعد ارواح از آنجاست، مرقاة عزرائیل (درجات عزرائیل) آنجاست؛ عیسی (ع) به آن درجات به زیر آید. قریبش از این سبب است. یا ارض عرفات خواهد، یا ارض حرم، که مزار محبّان تلبیت ابراهیم (ع) است.

۱۲

روایت کند: از اسم عزیز، از روح قدیم، از معنی محیط، از حق تعالی که فرمود: واجب است روح مألوف مراهل محبت را و مجلس مجید مر راضیان را و قدرت کافی مر متوکلان را.

اسم عزیز اسم اعظم است، این صحیح است؛ یا اسم محمد (ص) که آن از اسم حق مشتق است؛ یا اسم خاص که حق از خود داند. روح قدیم تجلی صفت است، یا توحید مفرد، یا معرفت حق، یا فعل حق، یا امر حق، یا کلمه حق، یا قرآن، خداوند فرمود: «و

۱. طه، آیه ۱۲؛ در وادی مقدس و مقام قرب گام نهادی.

۲. بنی اسرائیل، آیه ۱؛ پیرامونش را مبارک ساخت.

كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا^۱ معنی محیط قدرت حق است، یا فعلش، یا عقل فاعل، یا روح علم، یا عالم حکمت که تجلی در آن داخل است، «نه به دخول اشیاء» یا امر محیط «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^۲ تفسیر خبر «واجب است روح مألوفه» یعنی محبت، آن روح حق است، زیرا که صفت است. خداوند فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي»^۳ مجلس مجید، مجلس رضوان اکبر است، آن لقای اوست. آن را که به رضا متصف شد، چنانکه غواصر بحر رضا (ع) گفت: «الرَّضْوَانُ الْاَكْبَرُ لِقَاءَ اللَّهِ»؛ خوشنودی بزرگتر، دیدار پروردگار است. راضی ذاکر است، ذاکر همشین حق است. خداوند فرمود: «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذِكْرِنِي»^۴ هر که حق را به صفت رضا و توکل یاد کرد، تقلیب اعیان و حکم بر غیب او را مسلم شد، زیرا که به قدرت متصف شد. قدرت قدیم حسب اوست. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۵

۱۳

از خُلُق، از ظَلّ ممدود، از شاهد معظم، از نور فرید، روایت کند که حق هیچ خلق نیافرید به او دوست‌تر از محمد و هترت او. ایشان را خلق جنان کلی.
به خُلُق منقسم خواهد ارواح و اشباح را، یا خُلُق کون، یا خُلُق آدم، یا خُلُق محمد (ص)، یا عالم امر، یا خُلُق حق و ابن صحیح است. به ظَلّ ممدود صبح خواهد: خداوند فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ»^۶، یا شب، یا ظَلّ طوبی، یا ظَلّ حق و آن صفت اوست؛ این صحیح است. و به شاهد معظم شمس خواهد، خداوند فرمود: «نَمَّ

۱. شعری. آیه ۵۲؛ و این چنین فرشته خود را از سوی خود برای وحی به سوی فرستادیم.

۲. اعراف. آیه ۵۲؛ هان، خُلُق و امر از آن اوست.

۳. حجر. آیه ۲۹؛ از روح خویش در او دمیدم.

۴. طلاق. آیه ۳؛ من همشین کسی هستم که مرا یاد کند.

۵. طلاق. آیه ۳؛ هر که بر خدا توکل کند، خداوند او را کفایت کند.

۶. فرقان. آیه ۲۷؛ آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانید.

جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا^۱ و این صحیح است. یا بدان روح خواهد، یا محمد، یا عرش، یا عروس التباس در لباس فعل. به نور فرید نور مصطفی (ص) خواهد، یا روح، یا روح او، یا نور «سِدْرَةِ الْمُنتَهَى»^۲، یا نور کرسی، یا نور عرش، یا نور غیب، یا قرآن، و این صحیح است، و تفسیر تمام حدیث. خداوند درباره پیامبرش فرمود: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْكَوْنُ»^۳

۱۴

از بلا و نعمت، از قضا و قدر، از رکن، از صاحب رکن و یمین روایت کند، که حق سبحان با بنی آدم میثاق بست. پیش از خلق جسد آدم به هفت هزار سال ایشان ارواح بودند، به حروف ملک و ملکوت سخن گفتند. و حق سبحان از کیف و حد منزه است، او را مثل نزنید. او چنان است که خود گفت: به آزال (ازل) و آباد محیط این است. ایمان به امر او هم چون ایمان است به عین او. او راست حمد منصوب به جمیع انوار در جمیع آباد. به مشیت اوست اجساد، به مجالسه او است حقیقت ارواح.

به بلا و نعمت؛ بهشت و دوزخ خواهد، این صحیح است، یا دنیا و آخرت، یا نفس و روح، یا کفر و اسلام، یا مجاهد و مشاهده، یا عبودیت و ربوبیت، یا هجر و وصل، یا معرفت و نکره، یا بلاه ایوب و نعمت سلیمان (ع) آن دو زبان سابق است از حق به نعم العبد؛ هر دو را شرف داد و بریدانند از حق که ایشان را زبان غیب است. به قضا و قدر آن دو علم سابق خواهد، که در ازل حق بدان موصوف است. هر دو زبان سر است، و از آن ارادت و مشیت خیر دهد. رکن رکن یمانی است، این صحیح است؛ یا رکن بیت المقدس، یا رکن صخره، یا رکن بحر قلزم، یا طرف شمس، یا جبهه قمر، یا رکن

۱. فرقان، آیه ۲۷؛ آنگاه آفتاب را دلیلی بر آن گرفتیم.

۲. نجم، آیه ۱۴؛ سدره آخر.

۳. اگر به خاطر تو نبود هرگز هستی را نمی آفریدم.

بیت المعمور، یا روزنه کرسی، یا رکن عرش، یا مقام روح از قلب، یا صلوة خمس، یا کلمه «لا اله الا الله».

به صاحب رکن و یمن حجر اسود خواهد، این صحیح است. نبینی که چون ذکر میثاق یاد کرد؟ در حدیث است که «کتاب میثاق را حق سبحان در میان حجر اسود نهاد» یا اسرافیل خواهد، یا جبرئیل، یا ابراهیم، یا اسمعیل، یا مصطفی (ص). یمن، یمن کعبه است یا یمن عرش، یا یمن حق، و آن صفت قدرت و علم خاص است.

اما حدیث میثاق ارواح پیش از اجساد قول حق است «وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ^۱ به حروف مُلک و ملکوت سخن گفتند، و آن حروف حروف کلام است و حروف حق اسرار ربوبیت است و آن علوم اسماء و صفات است که از غیب، حکم آدم را تعلیم کرده، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»^۲ و این کلمات قضا و قدر در حرف لوح محفوظ نموده بود؛ یا سطر حق که برجین عرش است. توحید، صفت ایشان است، تنزیه صفت حق؛ قدمش از حدثان مفرد است. پیش از آزال و آباد به خود قایم بود. آزال و آباد مضمحل است در تحت عزت قهر او. ایمان به غیب همچون نظر به مشاهده است. آن کس که در این عالم در سر کشف به چشم یقین او را بدید، به شناخت، چنانچه اسد اجمه عزت گفت «لَوْ كَشَفَ الْفِطَاءَ مَا أَرَدَدْتُ يَقِينًا»^۳ محمود است به زبان انوار در آباد. اجساد مصور کرده، و ارواح بدان مرکب معترف کرد به نعمت خود، ایشان را به کرسی نور بنشانند، در حجال جبروت اکبر.

از مملوک بصیر از ملک شاخص، از مالک متدبر، از حی سمیع بصیر، روایت کند که

۱. اهراف، آیه ۱۷۱؛ هنگامیکه پروردگارت از فرزندان آدم پیمان گرفت.

۲. بقره، آیه ۲۹؛ و به آدم اسمی را آموخت.

۳. اگر پرده‌ها فرو افتند، بر یقین نیفزاید.

حق گفت: «هر که با من منازعت کند در چیزی که من بدو نداده‌ام، بستانم از آنچه بدو داده‌ام، تا توبه کند. چون توبه کند، پیراهن نو در او پوشم که پیش از آن پوشیده است. هر که توبه نکند، از رحمت خویش خالی کنم و در دوزخ مکانی بنشانم که هرگز در او نگاه نکنم. هر که به من بخشد آنچه من بدو داده‌ام، به اخلاص محبت، او را مالک ملکی کنم که فنا راه بدو نداند»

مملوک بصیر عقل ناطق، یا روح مشرف است، این صحیح است؛ یا مُلک قلب، یا نفس مطمئنه، یا فهم صادع، یا خیال مبصر، یا مُلک الهام، یا مُزارع قلب، یا کشف غیب، مُلک شاخص روح مقدّس که مراقب مشاهده غیب است. مالک متدبّر یا عقل کُلّی یا روح کُلّی؛ یا قلب کُلّی است، یا مُلک الهام. حق خبر داد که اگر حدث شکر نعمت ما نکند، نعمت از او بریایم، از آنجا که نداند. اگر خضوع کند مرا و ضعف خود بشناسد، کرامت خود بدو زیادت کنم. اگر مرا یاد نکند، او را در آتشی کنم «المظمة ازاری و الکبرياء ردائی. فَمَنْ نَارَ عَنِّي وَاجِدًا يَنْتَهَمَا الْقَيْثُ فِي النَّارِ وَ لَا اِبَالِي»^۱ چون به من بخشد مواهب من، او را به ملک آباد برگزینم. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۲

۱۶

از ساعت ساعات، از حسن، از احسان، از ارادت، از حق که محبت محبان من به محبت من دلیل است. ارادت اولیاء من به ارادت من دلیل است، مشیت هارقان به مشیت من دلیل است. هر چه هست به علم و قدرت و اراده من است. ساعت ساعات قیامت است. خداوند فرمود: «وَ اِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ»^۳ «لَا رَيْبَ فِيهَا»^۴ یا آن ساعت که آدم در آن بیافرید، و آن زبده بحر هر ده‌هزار است، خلاصه جمیع ساعات، این

۱. عظمت جامه‌ام، کبریا ردایم، پس آنکه یکی از آندو را از خود دور کند، او را در آتش افکنم و باکی ندارم.
 ۲. ای‌راهم، آیه ۷؛ اگر سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم.
 ۳. حجر، آیه ۱۸۵ آن ساعت خواهد آمد.
 ۴. جاثیه، آیه ۳۱؛ شکی در آن نیست.

صحیح است. یا اوّل دهر، یا اوّل ساعت، که حق سبحان از وجه بقا رداء کبریا کشف کند اهل عبادت را؛ یا آن ساعت که حق تجلی کند در ساعات لیل و نهار؛ هر روزی از آن یک ساعت است؛ در آن دعا مستجاب است. حُسن آدم است یا حوّا، یا حُور، یا ساره، یا یوسف، یا یحیی، یا مصطفی (ع) یا قمر عرش، یا شمس، یا کرمی، یا صورت ملک، یا معدن حسن و آن فعل است و حسن صفت. احسان قدرت است، یا معجز، یا معرفت. ارادت صفت قایم به ذات قدیم است. یا حسن روح است، یا حسن عقل است، احسان علم است، ارادت محبت قلب است. گفت هر آنکه به صفات من متّصف شد، از من بندگان را دلیل است به من. خداوند فرمود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱ «وَالِيهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»^۲.

۱۷

از ریح جنوب، از عین میم خازن، از عقاد من، از حُبک، از جبل بروق، از بحرین بحر الشعاعی، از شأن قلب، گفتند: حق سبحان هر شبی نزول کند به آسمان دنیا با «اوتاده» زمین سخن گوید: با بدلاء^۳ با والهان دیگر یا مجتهدان. نام همه بنویسد. روز جزا را ارواح به ارواح، انوار به انوار، پس به خیرات و برکات، زمین پر کند. آنگاه به عزّ جلال عظمت غیب محتجب شود.

باد جنوب آن است که از افق علوی به بحر غیب بگذرد. در هفت آسمان بگردد، آنکه به ابواب «بنات النعش»^۴ بیرون آید، آنگاه به شمال عالم درآید، مثل این در حدیث هست. عین میم خازن - خدا می داند - عین ملک محیط است. که بزیات را فیض بخشد؛

۱. شوری، آیه ۵۲: مردم را به راه راست هدایت خواهی کرد.

۲. هود، آیه ۱۲۳: همه امور به خدا باز می گردد.

۳. بزرگان و شریفان.

۴. دختران نعش، دو صورت فلکی: ۱. بنات النعش کبری (بزرگ)، دب اکبر، ۲. بنات النعش صغری (کوچک) دب اصغر.

یا بصر ملک خازن است که به امر حق، در ملک تصرف کند یا قلب، یا روح در عالم جسد، یا لب و دندان مصطفی (ص) است، یا نقطه دایره کون، این به حال نزدیکتر است. عقاد من؛ خدا می داند که عقده فقار آسمانها و زمین است، یا حُبک بحار عطا که به قدرت ممزوج است؛ یا عقده ذنب برج عقرب، یا حلقهای ذواب مالک که خازن آتش است، یا اکناف، تجفاف اسرافیل، یا آکام حضيض قاف. جبل بروق؛ خداوند می داند تلال ارض نور است میان وسط عالم عرش، یا جبال قدس در آسمان چهارم.

بحرین بحرالشعاعی بحر عین شمس است، یا نهر بحر نور، یا فلک اثیر، یا بحر نور که تحت عرش است «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^۱ شأن قدر است، یا روح، یا عقل، یا فعل که تجلی صفات در دل است. یا به یاد جنوب وزش بادهای شوق در زمین قلب خواهد. عین میم خازن صورت عروس مکاشفه. عقاد من شبکات هموم غیب. جبل بروق قرصه شمس محبت. بحرین بحرالشعالی عقل غیبی است، که به جامه ربوبیت ملتبس شده است. شأن روح قلب عالم ملک.

معنی خبر عبارت کند: حق سبحان هر سحرگاهی بیماران محبت را شفا دهد. علیان شوق را هر ذره ای از کون از خود به روحی بیاراید. برکات تجلی در آسمان و زمین منتشر کند. آنگه ستور کبریا به وجه قدم فرو گذارد. خنک آن را که در مشاهده تجلی حاضر شد. ایمان بر این حدیث واجب است، زیرا که طبرو کبر قدم، عنقاء قاف دیومیت، لسان ارواح قدرت، صوفی الله وجیب به مشاهده او، سید فرسان میادین آزال و آباد، محمد مصطفی (ص) گوید: «خداوند در هر شبی از آسمان خبر فرو می فرستد.»

از رجب، از عزت، از صاحب حجاب، از خادم. بیت المعمور^۲، از صاحب ستراقصی، از سفیر اعلی که خداوند سبحان ارواح مقدسه را برای نزول عیسی (ع) جمع

۱. هود، آیه ۹؛ عرش او بر آب استوار شد.

۲. طور، آیه ۴؛ قسم به بیت معمور.

کرد. در زمین، عرش او را بنهاد، در آسمان عرش او را بنهاد. حق سبحان کتابی بنوشت، در آن صلوة کبری، و زکوة کبری و صیام کبری و حج اکبر، آن کتاب به فارس ملایکه سپرد. گفت: روشن کن به اسم ملک قدیم.

به رجب شهر الله الأصم خواهد، این صحیح است یا اسم الله الحسن. در حدیث است که «رجب اسمی از اسماء حق است» و همچنین رمضان. خداوند فرمود: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»^۱

در حدیث است که رمضان بر روزه گیرنده روز قیامت گواهی می دهد. رجب را نیز زبان شهادت است، خبر از غیب می دهد. و ممکن است که او را ملکی مقرب باشد.

صاحب حجاب ملکی بالای هفت آسمان است؛ حجاب عزت به دست اوست. بر خاطرم گذشت که پرندۀ قدسی است، یا صورت حجاب ملک. به عزت، هیبت و عظمت خواهد که در حضرت از حق تلویح می کند، یا عزت فعل، یا ملک عزت. خادم بیت المعمور عیسی بن مریم است. یا جبرئیل، اولی درست تر است. صاحب ستر اقصی عزرائیل یا میکائیل است. ستر اقصی قرامی کثیف است، که میان «سدرۃالمتهی» و کرسی است، سفیر اعلی اسرافیل است. او سفیر میان حق و ملایکه و انبیا و اولیا است. در حدیث است که از حق بی واسطه شنود.

یا به رجب شهر صورت بشر خواهد، آن طلوع قمر معرفت است، رؤیت هلال مشاهده میان آسمان قرین در نفس آدم، جریان انفاس در وی است. به عزت قوت جاذبه از حدت عشق در طبیعت. صاحب حجاب نفس اماره. حجاب عنصر چهارم در طبع اول. بیت المعمور قلب مقدس؛ خادمش ملک الهام. ستر اقصی منظر انوار که از غیب عقل صادر را صادر است، صاحبش عقل قدسی است. سفیر اعلی روح که از حق سگان ملکوت اسفل را سفیر است.

جمع ارواح برای عیسی (ع) از جهت تأیید و نصرت و بر دجال و نیز موافقت محمد و نصرت دین او است. خداوند فرمود: «وَأَيُّدُنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ»^۲ به زیر آید با جمع ارواح تا عکس بر اجساد فانیه افکند. در حدیث است که: «به زیر آید، دست راست برگردن

۱. بقره، آیه ۱۸۱؛ ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شده است.

۲. بقره، آیه ۸۱ و ۲۵۴؛ او را با روح القدس تأیید کردیم.

جبرئیل دارد، و دست چپ برگردن میکائیل. «عرش حق در زمین ملک اوست، عرش او در آسمان عزت او. در حدیث است که: «کرسی بر زمین بنهند، آنجا جمیع ارواح با عیسی برای میثاق گرد آیند.» عهدنامه حق که ارکان اسلام در آن جای است، برای نجات مؤمنان به دست فارس ملایکه است، تا مخلصان هبودیت را گواه باشد. خداوند فرمود: «بِأَيِّدِي سَفَرَةِ كِرَامٍ بَرَزَةٍ»^۱ و باز فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»^۲ یا این ارکان مفروضات طاعت است که پنج رکن اسلام است.

۱۹

روایت کند: از قوس الله المشرق بالانوار، از مشارق، از برج بروج، از قطب، از صاحب سیابه، راجح بالانوار، از مدبرات، از حکمت قدیمه، از کلمه متصله کبری که حق اول همه چیزهاست. هر که این شناخت، نزد اوست ظاهر فوق همه چیز. حق باطن همه چیز است. هر که این شناخت، از حق با روحی است محیط هر که مثل شمس است، تسبیح کند.

قوس مشرق آن قوس است که یاد کردیم، که در هوا ظاهر می شود. یا عنصر چهارم که رمی حیات دایمه ارواح و اجسام را از آن است؛ فیض نور آن، از اطباق عرش است؛ یا قلب؛ یا عقل. به مشارق، مشارق زمستان و تابستان خواهد. خداوند فرمود: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»^۳ یا مشارق تجلی، آن ابراج ملکوت غیب در دل است. به برج بروج بنات النعر صغری و کبری خواهد. یا برج سعد اکبر که میان بروج عرش است؛ یا برج عقل از بروج غیب قلب. قطب قطب شمالی است. یا قبه ملک علوی، یا قبه عرش، یا اسرافیل، یا روح ناطقه. صاحب سیابه راجح قمر است. و خدا می داند یا شمس، یا زهره، یا

۱. عبس، آیه ۱۵؛ بدست سفیران حق و فرشتگان وحی.

۲. انفطار، آیه ۱۳؛ نیکوکاران در بهشت پرنمستند. و مُطَفِّئِينَ، آیه ۱۸، کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّينَ؛ چنین نیست که شما کافران پنداشید امروز نیکوکاران با نامه اعمالشان در بهشت علین هستند.

۳. معارج، آیه ۲۰؛ سوگند به خدای مشرقها و مغربها.

عطارد، یا جبرئیل، یا مصطفی (ص) و اولی درست است. به مدبران ملائکه امر خواهد یا سیارات فلک جاری به اذن حق، یا چند صورت آدم (ع) و آن نفس و قلب و عقل و روح است. حکمت قدیمه قرآن است. کلمه متصله کبری اسم اعظم است. گفت: هر که اولیت حق و آخریت حق و ظاهریت حق و باطنیت حق بشناخت، از حق به حق، از قهر حق فلاح یافت. سر توحید او را ظاهر شد. نور بقا و سر غیب بدو درآید. همه چیز با او انس گیرد. گفته اند که: «هر که حق بشناخت، همه چیز نزد او خضوع کند».

۲۰

روایات کند: از عین میزان سال دویست و نود، از عصر مخاطب سال هفتم بعثت، از ولی قریب که خداوند را است صفتی بعد از صفتی است، نظری بعد از نظری، انوار و ارواح بعضی به بعضی متعلق تا روز قیامت است. هر که صنعت توحید دریابد، حق را اسم اعظم گفت و به مقام عزیز قدرت، بعد از رفتنش از دنیا رسید.

یعنی به عین میزان و خدا می داند که عین برج میزان خواهد که نقش ضوء قمر عرش است و حق سبحان عناصر عالم را از صنایع و شواهد افعالیات، بعد از ایجاد اجرام و اجسام و ارواح و عقول با ترتیب ایشان به آن بسنجد، این صحیح است. خداوند فرمود: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»^۱ این چشمه میزان از مبعث سید (ع) بعد از دویست و نود سال، از ولی صادق مصطفی (ص) خبر داد. یا به عین میزان ترازو حق خواهد که از عرش آویخته حق سبحان اعمال بندگان روز قیامت بر آن بسنجد؛ یا میزان علم، یا میزان عقل، یا میزان قلب، یا میزان روح، یا میزان سر، یا میزان سرسر، یا میزان غیب، یا میزان غیب غیب، یا میزان خبر. پیش از این عصر مخاطب یاد کردیم که در این جای زبان دهر ملک است، یا زبان دهر غیب، یا زبان دهر ملکوت، یا زبان انفاس سر از روح، یا زبان میزان زمان باقی در جنت. از ولی قریب با میزان شریف سال هفتم از مبعث

۱. الرحمن، آیه ۶؛ آسمان را کافی بلند گردانید و میزان را در عالم وضع کرد.

مصطفی (ص) یاد کرد. یا صدیق، یا فروق، یا ذی‌النورین، یا مرتضی، یا جبرئیل، یا اسرافیل، یا آدم، یا ادریس، یا عیسی، یا خضر، یا الیاس، گفت: حق راست انوار عرش و ارواح کرسی و اجساد آدم و صنایع ملک بعضی از اثر بعضی تا روز نشر. هر که نور توحید در صنعت خرید قدیم او را کشف کردند، اسم به اسم بیافت، به بقاء دیمومیت، بعد از فنا حیات حدثنی رسید. خداوند فرمود: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ»^۱.

۲۱

روایت کند: از هلال یمانی، از طایر میمون، از جندره ملک، از نشر نشور، از صورت جود، از نور ثابت، از وجود، از زبان غیب لطیف، از حق که مراد من از جمیع بندگان من، تسبیح من به فکرت و ذکر و طاعت من، به صنعت و شکر من و محبت من به جمیع انوار است.

به هلال یمانی ماه نو خواهد که هر ماهی به آخر ظاهر شود؛ یا کعبه، یا حکمت یمانی، یا اوتس قرنی، یا آن نور که در میان چشم جبرئیل است، همچنین در حدیث مرفوع است. یا ماه تلبس فعل که در آن تجلی صفت پیدا می‌شود؛ یا غمامه‌ای که از جانب یمن به صورت هلال در همه وقت مکاشفان پیدا می‌شود؛ یا آن ملک که از یمین کعبه بانگ کنیم به نداء خاص اسماع حاضران را؛ یا روح، یا قلب، یا عقل، یا مصطفی (ص) واقعه معنی اول است. طایر میمون هدهد سلیمان است. یا عنقای مغرب، یا همای ملک، یا طیر عافیت، یا طیر الهام، یا طیر روح، یا فال محمود، یا طیر نور که گرد عرش گردد؛ یا خروس سفید که تحت عرش است؛ یا جبرئیل یا مصطفی (ص) او شیر ملک عرش و ثری است.

جندره ریاض جبروت ازل و ملکوت قدم است، نشر نشور عدم، نور نشر قدم، صورت جود حق. ممکن است به جندره ملک اسرافیل، یا عزرائیل خواهد و نشر نشور

۱. مؤمن، آیه ۱۵؛ او را دارای مراتب بلند و صاحب عرش عظیم است.

آن صورهاست که دهان اسرافیل است. صورت جود عرش است، یا بهشت، یا آدم (ع)، نور ثابت نور ایمان است، یا نور اسلام، یا نور معرفت. یا نور تجلی، یا نور مصطفی، یا نور عرش، یا نور کرسی. به وجود کون هُلی خواهد، یا کون غیب، یا وجود الهام، یا روح کبری. به زبان غیب لطیف حکمت قرآن خواهد، یا الهام قلب، یا الهام عقل، یا الهام روح، یا وحی غیب مخفی. گفت: حق، خلق را برای عبودیت خاص، «خالص آفرید، منعت به فکر و به ذکر و شکر و معرفت». خداوند فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱

۲۲

از صورت حسنه، از جمعه قائمه، از شاهد کعبه که حق راست در هر روزی و شبی سیصد و شصت لمحّه. در هر لمحّه‌ای روح حییبی از احبّا نزد خود برد و به دل آن یکی از خلصاء خویش باز کند و رحمت کند به نظر خود به حییب خویش به هفتاد هزار از آن کسانی که دهوی دوستی آن دوست کنند.

به صورت حسنه و خدا می‌داند، صورت آدم خواهد یا صورت یوسف، یا صورت مصطفی (ص) یا صورت بهشت، یا صورت رضوان، یا صورت عرش، یا صورت کرسی، یا صورت شریعت، یا صورت هاقیت، یا صورت قلب، یا صورت عقل، یا صورت روح، یا صورت اسرافیل، یا صورت جبرئیل، یا صور حسن التباس. از این همه حقیقتش صورت شریعت است. جمعه قائمه معروفه تا روز قیامت است، یا عید فطر، یا عید اضحی، یا روز عرفه. یا روز قیامت «ذلک یوم مجموع له الناس، و ذلک یوم مشهود»^۲.

به شاهد کعبه آیات حق خواهد که صاحبان بصیرت را از کعبه ظاهر می‌شود «فیه

۱. ذاریات، آیه ۵۶ جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت.

۲. هود، آیه ۱۰۵.

آیات بیّنات^۱ یا زوّار کعبه از آدمی و ملک، یا مقام ابراهیم (ع) و آن موضع قَدَم اوست و دانه جوهر از بهشت است؛ یا حجر اسود، یا اسمعیل (ع) یا انس حق که در کعبه است، یا قطب که پیوسته در حرم است، او رئیس ابدال است. یا خضر (ع) یا سید زوّار کعبه قدم، شاهنشاه مسند کرسی ازل، اخطب خطباء مهاد کرسی، افصح فصحاء زبان دانان عرش، آنکه در لامکان مکانش خوانند، و در کان، کان بود، محمد مصطفی (ع).

حق گوید: نجباء صدیقان را لمحات تجلی است در قبض ارواح ایشان از حق. بهر لمحهای. روح صدیقی [بستاند، و دیگری را] به جای او در این عالم از عاشقان بنشانند، خواجه جان سخن دان (ع) چنین اشاره کرده است در عبارات نبوی. چون در آن خلیفه حق نظر کند، او را برگزیند. بعد از آن هر که او را ببیند، دوست دارد؛ پذیردش، اگر بیشتر از هفتاد هزار باشد. همچنین خبردار طوطی ملک قدم گفت: به شفاعت یکی از ائمت من، هفتاد هزار بی حساب در بهشت روند، و اویس قرنی آن شفاعت کننده است.

۲۳

روایت کند: مرا خبر داد روح حیات و نور سمع و بصر انسان، هر دو از قدم، از غیب، از اسم مبین، از حق که فرزند آدم هیچ عبادت نکند مرا بهتر از سجود در دلهای زمین وقت زوال شب.

روح حیات روح حیوانی خواهد که بدان آدمی زنده است. و خدا می داند یا روح ناطقه که روح حیوانی بدو زنده است؛ یا روح معرفت که روح ناطقه بدو قایم است، یا عقل کلی که روح روح است، یا فعل حق که از صفت صادر است و بدان کون قایم است؛ یا جبرئیل، یا روح القدس، یا آن ملک که آن را «روح» خوانند «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ

۱. آل عمران، آیه ۹۷؛ در آنجاست آیات روشن.

صَفَاءً^۱ اَمَّا صَحَّتْ خَاطِرْمُ دَرِ اَیْنِ مَعْنٰی بِهٖ رُوحِ نَاطِقَهٗ کِهٖ مَلِکِ بَدَنِ اَسْتِ، اِشَارَتِ کَنْدِ. اَوْ قَوْلِ حَقِّ اَسْتِ، اَزِ رَسُوْلَانِ غَیْبِ شُنُوْدِ، اَزِ حَقِّ بَیْ وَاَسْطَهٗ شُنُوْدِ، چِنَانْکِهٖ بَعْضٰی گُفْتَنْدِ: «حَدَّثَنِي قَلْبِي عَنِ رَبِّي»^۲

به نور سمع و بصر، سمع و بصر ظاهر خواهد و خدا می داند زیرا که از روح صادراند، هر دو صفت اند او را معقول چنان است که روح چراغ در خانه صورت است، نور او در روزنه سمع و بصر برآمده است. گویی که از صفت شنیده است از نفس خویش با نفس خویش گوید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَآيْدِيهِمْ»^۳ امکان دارد که دو نور باشد که از نور فعل که در سمع و بصر آفریده است. ممکن است که بدین دو نور عقل قدسی و روح ملکی خواهد، یا غیب کلی، یا نور غیب، یا «کراماً کاتبین»^۴ اینها به منزله نور سمع و بصراند. نبینی که خواجه دهر (ع) این دو وزیر ممالک نبوت را گفت: ابوبکر و عمر آنها به منزله سمع و بصر است.

محض بیان پیشم عقل قدسی نماید، آنکه از حق ابتدا صادر شد، یعنی روح و عقل روایت کنند از قدم به قدم معرفت قدیم خواهد که از او ظاهر شد؛ یا توحید، یا ایمان، یا ظهور فعل، یا نور قدم به عینه.

آنچه مرا افتاد از این نور قدم است که از غیب الغیب روایت کند. غیب آنجا نعمت حق یا صفت حق است، یا ذات صفت، یا ذات ذات.

آنچه مرا افتاد از این غیب، علم حق است. علم قدیم، علم اسم اعظم شنید، یعنی اسم الجمع که از ذات و صفات خبر دهد، این اسم مبین است که کون به ذات قایم است. آنچه مرا افتاد از اسم مبین گفتن الله است، آن در هر ذره ای پیدا است، در همه زبانها جاری است. غیب از او شنود و او وصف ذات ازلی ابدی سرمدی است. آنچه خبر داد از سجود در وقت سحرگاه، وقت نزول و ظهور تجلی صفت در عالم است، آن وقت اختصاص برهان قهر سلطان قدم است. سجود آنجا حق ربوبیت است و خوش تر عیش

۱. نباء، آیه ۲۸؛ روزی که فرشته بزرگ (روح القدس) با همه فرشتگان به صف درآیند.

۲. قلبم از پروردگارم نقل کرد.

۳. نور، آیه ۲۴؛ بتوسند از روزی که زبان و دست و پایشان بر اعمال ناشایسته آنها گواهی خواهد داد.

۴. انفطار، آیه ۱۱؛ کاتبانی بزرگوار.

در قربت. هر که در آن ساعت در جبروت خضوع کند، حق او را در ملکوت سید گرداند، چنانچه مقصود آفرینش. محمد(ص) خبر داد که: «ما عند الله بشیء افضل من السجود الخفی»^۱ سجود معراج عارف است و منهاج مریدان، شهود عین است، ظهور عز است، در او کشف قدس است، مغیبات و مخاطبات در آن منزل است. حلاوت ذکر آن است و خلوت مؤنسان قریان عاشقان است و فدای مشتاقان. در سحرگاه هر که سجود تقرب کند، از روی عبادت از ملک الهام شنود. هر که به عشق و شوق سجود کند، از حق صفات بیند، و از قدم علم داند، اشراف ملکوت بیند، در بحر جبروت خوض کند، از اصراف کرم لالی حکم گزیند. اگر کنی، بینی؛ و اگر نبینی، این حدیث دانی. آنکه گفت: راه پیمای است، آنکه این ندانست، خود رای است.

۲۴

از آسمان و زمین، ایشان هر دو از فطرت، از قدرت، از جلال قربت، از حق که من با بنده خویش ام چون جز من یاد نکند، در عظمت و قدرت و رأفت و رحمت من تفکر کند. و من به مضطرّ نزدیکم، چون مرا بخواند، وی را اجابت کنم، مؤمن باشد. و من با یتیم صغیرم چون مادر و پدرش بمیرانم، تا بزرگ شود. و من با ملکی ام که یاد کند عزّ و قدرت و جبروت و عظمت من، من نزد دل محبان خودم، آنها که دیده سوی من دارند، من نظر سوی ایشان دارم؛ اطلاع من و اقبال من سوی ایشان است، چون استماع خویش سوی کلام حق دارند.

آسمان و زمین اینک ظاهر است. و خدا می داند یا روح و قلب، یا جبروت و ملکوت یا ربوبیت و عبودیت، یا قدم و عدم. صحت خاطر، اشارات به آسمان و زمین ظاهر کند،

۱. نزد خداوند چیزی برتر از سجود نهانی نیست.

زیرا که ایشان هر دو موقع مخاطب تو هستند. حدیث «أنا عرضنا الامانة»^۱ برخوان، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»^۲ و نیز سید مشتاقان حضرت گوید «لو أذن الله السماوات و الارض، لبشرتا من صام رمضان بالجنة»^۳.

به فطرت، سنت الهی خواهد که از فعل او صادر است، یا دین و شریعت، یا کون، یا صورت آدم، یا روح، یا رسم حق که نقش علم است برخاستم قدرت، یا اصل جوهر که از آن آفریده است. تحقیق این فطرت استعداد عرفان ربوبیت که در دل و روح و نفس و عقل است، می نماید. چون این چهار رکن در صورت صلصالی متمکن شود، به نعت علم و قدرت و سمع و بصر و حیات، آن را فطرت گویند.

به قدرت، قدرت حق خواهد که به ذات قایم است، آن قدرت به رسم فعل بی فصل و وصل در فطرت مباشرت نماید. قدرت را نطق است. نطقش زبان افعال است.

جلال قربت جلال حق است، آن صفت اوست. نطق جلال تأثیر تجلی در روح است، آن از صفت سرّ الهام از الهام ذاتِ رحمن است. حق به زبان جلال و قدرت و جمیع صفات سخن گوید. معنی قربت آن است که به قدرت نزدیک است، قدرت به فطرت نزدیک است. آنجا مباشرت صفت در فطرت به نعت تجلی است.

معنی حدیث: یعنی من به ظهور تجلی بر دل بنده‌ام، چون مرا از علت کون فرداند و به رسم فنا در عظمت من تفکر کند و از من عرفان طلب کند، چنانچه سید برگزیدگان حکایت کند از حضرت حق که «أنا مع عبدي حيث ذكرني»^۴ ذکر مراقبه رؤیت مذکور است.

گفت: من نزدیک‌ام به محب متحیر مضطرّ واله مشتاق عطشان که یمین از شمال نداند. به عطف و کرم در او نگاه کنم. سؤالش به مراد اجابت کنم. چون نفس خود را در محلّ طمانینت و نعت خضوع دارد، او را به عزّ و صلت رسانم. خداوند فرمود: «أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»^۵.

۱. احزاب، آیه ۷۲؛ ما امانت را عرضه کردیم.

۲. دخان، آیه ۲۸؛ و بر مرگ ایشان آسمانها و زمین می‌گیرند.

۳. اگر خداوند به آسمانها و زمین اجازه می‌داد، هر آینه به روزه‌دار رمضان بهشت را مرده می‌داد.

۴. من با بنده‌ام هستم، اگر مرا یاد کند.

۵. نمل، آیه ۶۳؛ آیا کسی هست که دعای بیچارگان مضطر را اجابت کند.

به رأفت و رحمت و تربیت با یتیمان‌ام، زیرا که محلّ جراحت ماست. چون او را طعم فراق چشاییدم، هرگاه که از معرفت ما یتیم شد و از فراق ما سوخته شد، به نظر دایم آن بیچاره را از جوار حفظ به یک بار فرو نگذارم.

هر که را ملک به خشم و خود را نزد من ذلیل دارد، من سایه جلال خویش در او پوشانم، چنانکه مهتر (پیامبر) گفت که: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ».

با محبتان سرگشته‌ام، چون جان بدوستی ثمن آرند، به اقبال سعادت و نور مشاهده و حالات خطاب و اسرار مناجات، ایشان را خرم کنم. خداوند فرمود: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»^۱

۲۵

روایت کند از عصر قاضی از امر مبین، از ملک کبیر که هیچ روزی بر نیاید در عالم مگر که با او ملکی برآید، اهل زمین را ندا کند که داعی حق را اجابت کنند و به شتابی به جوار ملک حی قیوم، آنکه هرگز نبود که نبود.

عصر قاضی آن است که در او عبودیت حق واجب شد بعد از ظهر! یا دهر دهار که سید گفت: «لَا تَسْبُو الدَّهْرَ»^۲ حق قسم کرد، گفت: «وَالْعَصْرُ»^۳؛ یا آن زمان که در او کون بدایت کرد و این دهر مستوفی حضرت است اهل آجال را تا روز قیامت. آنچه مرا صحیح افتاد از این معنی، زمان معنی، زمان سید است که برش خواست. چون گفت که «خَيْرَ الْقُرُونِ قَرْنِي»^۴ حق به زبان دهر با اهل انوار و اسرار سخن گوید.

امر مبین قرآن است، در آسمان و زمین بیان است، خداوند فرمود: «فَإِذَا جَاءَ

۱. مجادله، آیه ۸: هیچ رازی سه کس با هم نگویند جز که خدا چهارم آنهاست.

۲. زمان را دشنام ندهید.

۳. عصر، آیه ۱: سوگند به زمان.

۴. بهترین قرن، قرن من است.

أَمْرُ اللَّهِ^۱ یا قضا و قدر است، یا الهام به نعت امر؛ حقیقت این روح مقدسه است. حق بیان کرد، گفت: «قُلِ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^۲. روح و عصر و نور حیات غیب از یکدیگر گیرند اجرام و اجسام ایشان هر دو خلاصه کوناند. روح مخاطب و مخاطب است. سیر در ملکوت دارد و از جبروت خبر آرد.

این حدیث که روایت کرد، همچنین از معدن رسالت صادر است و این ملکی است که فرصه شمس نشیند، به مخارق نور شمس را از مشرق به مغرب راند. از مات شمس بدست دارد و زبان انوار با اهل اسرار گوید: هین ای عاشقان به معشوق! هین ای شایقان به مشوق! هین ای عارفان به معروف! هین ای ذاکران به مذکور! «فَأِنَّهُ أَشَدُّ إِلَيْكُمْ شَوْقًا»^۳ چنانکه در حدیث مذکور است. این خطاب نشنونند الامراقبان عشق و شاهدان غیب و ملازمان قرب و گوش داران وحی و حاضران غیب و راسخان علم، «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۴

۲۶

از فطرت ساطعه، از معرف اصلی، از کلمه علیا، از وضع مجید، از حق که من هیچ نعمت نکردم برینده بزرگوارتر از معرفت خویش، مشاهده خویش و استماع کلام خویش، به آن برسانم بنده را به عزت و جلال خویش. فطرت را معنی گفتیم. خاصیت این لفظ این جای این حق است که در ازل خویش سنت نهاد عبودیت را الی ابد الابد. معرفت اصلی الهام و اشارت حق است و آن اهل صفات است، موضع آن نفس فطرت است. کلمه علیا توحید است، و آن تعریف حق

۱. المؤمن، آیه ۷۸؛ و چون فرمان خدا فرا رسد.

۲. اسراء، آیه ۷۸؛ بگو روح از امر پروردگارم است.

۳. بیشترین شوق را به شما دارم.

۴. زمر، آیه ۱۹؛ آنان که چون سخن بشنوند، نیکوترین آن را عمل کنند. آنها هستند که خداوند ایشان را به لطف خاص خود هدایت فرموده است و ایشان خردمندان عالم هستند.

است بنده را از برای افراد قدم از حدوث و آن شواهد قول اوست. «الَّتِیْ بِرَبِّکُمْ»^۱ و این کلمه بود که حق خیر داد «و کَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْیَمَ»^۲ و آن روح عیسی است، و این «کَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلَیَّیَا»^۳. صنع مجید ظهور حق است به نعمت کشف در این راویان که خبر داد، یا فعل مجید است، یا حجاب نور است، یا حجاب قدس است، یا تقدیس در تلبیس است، یا ظهور قدم در التباس است. آنچه خبر داد از معرفت و مشاهده که از نعمت‌ها گرانمایه‌تر از آن نیست، زیرا که ائصاف است بر صفات خلود، مترقی شدن به صفت خَلْقِ رَبَّانِی، خداوند فرمود: «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»^۴.

۲۷

روایت کند: از عیان یقین، از حق اعلیٰ، از جلیل وحید، از حدّ میان رکن و مقام، از حق که مؤمن خانه اوست و آن خانه آیات حق است و کعبه بیت اوست و بیت آیات اوست و امن و ذکر عالمیان است.

به عیان یقین، شاهد مُلک متقن خواهد. و خدا می‌داند که آیات را منصوب است یا نفس انسان، یا نفس کعبه، یا حجر اسود، یا چاه زمزم، یا حرم محرم، یا مَلک مقدّسی که خادم خانه است، یا نور غیب که از مطلع عقل اشراق به صبح یقین کند در قلب و آن زبان غیب است از حق و این صحیح‌تر نماید.

حق اعلیٰ کلمه توحید است، یا رؤیت غیب غیب، یا عقل کلّ، یا روح کبری، یا روح روح، یا معرفت فطری، یا ملک غیب، آنچه خاطر بدین قانون شاهد شد، کلمه قدس که از فلق صبح فعل افتاد.

۱. اهراف، آیه ۱۷۱: آیا من خدای شما نیستم.

۲. نساء، آیه ۱۶۹: و کلمه الهی و روحی از عالم الوهیت است که به مریم فرستاده است.

۳. توبه، آیه ۴۰: کلمه خداوند را مقامی بلند داد.

۴. بقره، آیه ۳۸، ۴۴، ۱۱۶: یاد کنید نعمتهایی که به شما عطا کردم.

جلیل و حید یا طیر سفر است؛ یا سرّ عزیز، یا سرّ سرّ، یا حیّه قلب، یا عقل مشرق، یا روح خازن، یا اسماعیل، یا ابراهیم، یا جبرئیل (ع).

محض خطاب نور فعل می‌نماید که از حدّ میان رکن و مقام شنیده است، آن حدّ آیات بیّنات است. حق از آن خبر داد. «فیه آیات بیّنات»^۱ و آن تجلّی حق است زوّاران حضرت را. این همه زبان صفات‌اند، که از علم قدم خبر دهند. حق گفت: خانه مؤمن مسجد است، و مؤمن محلّ تجلّی است، موضع قدس از زمین است، در مسجد مراقبه و مشاهده را باشند.

۱. آل عمران. آیه ۹۱؛ در آن آیات روشنی است.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

کتاب سوم

تفسیر قرآن

www.KetabFarsi.com

سورة فاتحه

۱. الفاتحه «بسم الله...»

حسین گفت: گفتن بسم الله از سوی تو به منزله «کن» (باش) از سوی خداوند است. چون ایمان آوری، بهتر است که بگویی «بسم الله» تا تحقق همه اشیا با بسم الله تو باشد چنانکه با کلمه کن (باش) اشیا و موجودات تحقق یابند.

۲. از حسین پرسیدند: آیا واقعاً کسی می تواند نام او را به زبان آورد گفت: چگونه کسی که واقعاً پایان کار هستی و علت کارهایش را نمی داند او بتواند یاد کند. برایش فهم کننده ای نیست. و کسی از غیب او آگاه نیست. معانی اسما و مجاری حروفش از برای اوست. چون حروف آفریده او و انفاس مصنوع اوست. و حروف، سخن گوینده ای است که او را از گوناگونی و اختلاف خلقتش مبرا دانست.

وصف به وصف بازگشت، عقل از فهم و فهم از درک و درک از استنباط ناتوان شد. و دارالملک در ملک و مخلوق در مثلش پایان گرفت. دور باد که منزلتس را ناچیز بشماری، نورش چشمها را پر می کند.

سوره بقره

۳. یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ^۱

خداست که ایشان را استهزاء می کند.

كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَافِهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا^۲.

گفت: آن زمان که برای ایشان پرتو افکند؛ مقصود از ایشان دنیا و آخرت است. چند گامی بردارند و چون خاموش شود بر خلاف عقولشان باز ایستند.

۴. فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ^۳

حسین بن منصور گوید: خداوند راهی را به او نشان ندهد مگر آنکه وی ابتدا «منیت» خود را از میان بردارد. خداوند متعال فرمود: «فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» به درگاه پروردگارتان توبه کنید و یکدیگر را بکشید.

تا مادامی که قوه تشخیص و تعقل داری تو در عین جهل هستی که عقلت تو را گمراه می کند و تدبیرت را از بین می برد و راه را گم می کنی، چون آن از ای کاش و شاید [برخاسته است].

۵. حسین بن منصور گفت: «تُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»^۴ توبه محو از بشریت با اثبات الوهیت است و فناء نفسها (آدمیان). از آنجا که خداوند بلند مرتبه است و در اصل قدیم است و همچنان باقی می ماند و از بین نمی رود.

۱. بقره، آیه ۱۵: خداست که آنها را استهزاء می کند.

۲. همان، آیه ۲۰؛ هر زمان که برای ایشان پرتو افکند، در نور آن راه پیمودند و چون خاموش شود، از رفتن باز ایستند.

۳. همان، آیه ۵۴؛ در درگاه آفریدگارتان توبه کنید.

۴. همان؛ در درگاه آفریدگارتان توبه کنید و یکدیگر را بکشید.

۶. فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۱

حسین بن منصور گفت: روی او آنجاست که متوجه وی شوی و قصد او کنی. و گفت: صورت تجلی خدا، بر خلق چنین است، مانند ماه که نخستین هلالش در همه نواحی مشهود است، در پشت و برانه‌ها و بناها نهان می‌شود! ای کاش این ویرانه‌ها، دور شوند و از میانه برخیزند! و این ماه است، در آن هنگام، که (با چشم ما) خواهد نگریست. ماه دیگر (برای ما) آنچه نظاره می‌شد، نخواهد بود.

۷. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ^۲

درباره این آیه از حسین بن منصور سؤال شد، گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». شیثیت را از بین می‌برد، علت را از ربوبیت برطرف می‌کند و حق را از درک منزّه می‌نماید.

۸. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^۳

حسین بن منصور درباره این آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۴ گفت: چه کسی می‌تواند در نزد کسی شفیع باشد که احدی به جز خود او، پیش نراند و باز ندارد.

سوره آل عمران

۹. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^۵

حسین بن منصور به مردی گفت: آیا در اذان به وجود خداوند گواهی می‌دهی؟

۱. همان، آیه ۱۱۵، پس به هر جا رو کنید همان جا رو به خداست.

۲. همان، آیه ۲۵۵؛ الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، زنده و پاینده است.

۳. همان، آیه ۲۵۵؛ کرسی او آسمانها و زمین را در بردارد.

۴. همان؛ چه کسی جز به اذن او، در نزد او شفاعت می‌کند؟

۵. آل عمران، ۱۸؛ گواهی دادند که هیچ خدای جز او نیست.

آن مرد گفت: آری.

حسین گفت: خدا خود بر خود گواهی می‌دهد که یگانه فاعل مؤثر (صانع) است. او خود به خود، به غیب خود مؤمن گردیده است، پیش از آن که بر حسب آنچه از خود وصف کرده است، بدو مؤمن گردند، از آنجا که به خدا و رسول گواهی دادی و بین آن دو فرق نگذاشتی. در حالی که گواهی و شهادت خداوند به سبب تعظیم است و گواهی و شهادت رسول از باب ابلاغ و تسلیم است.

۱۰. مزنی گوید: در مکه بر حسین بن منصور وارد شدم. از او درباره شهادت نوع بشر (میثاق) پرسش کردم که به وحدت خدا اعتراف می‌کند و درباره توحید پرسش کردم و بدو گفتم: آیا این عبارت شایسته خداست؟ تا آنجا که خود آن را به عنوان نعت وحی شده و دستوری که مقرر گشته است، می‌پسندد ولی نه به منزله توصیف یا به مثابه حقیقت، همچنانکه شکر ما از نعمت‌های او مورد پسند اوست. چگونه «إِنَّا» ی سپاسگزاری ما از نعمات او می‌تواند شایسته و در خور او باشد؟

۱۱. و افزود برای خود عباراتی می‌تراشی، خدای واحد را تصدیق نکرده‌ای، تا زمانی که خدا بر عبارات و بیان تو سیطره یابد و تو را به چشم‌پوشی از آنها وادارد، بدین سان، نه ناطق (مخلوق) باقی ماند نه نطق و بیان انسانی.

۱۲. هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱

حسین بن منصور درباره این آیه: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^۲ گفت: به خودش شهادت داد که غیر او آفریننده‌ای نیست. به خودش ایمان آورد. گفته‌اند که به آنچه خودش را توصیف کرد، ایمان آوردند پس او به غیبش ایمان آورد و خودش را می‌خواند به فرشتگان مؤمن نیز ایمان آورد یعنی به او گواهی دادند و در غیبش او را خواندند و مومنان به او و غیبش ایمان آوردند. دعوت او و کُتُب و رسولانش را اجابت می‌کند پس

۱. همان، آیه ۱۸؛ او (خدا) پیروزمند و حکیم است.

۲. همان؛ گواهی می‌دهد که جز او خدایی نیست.